

فصلنامه خط اول

رهیافت انقلاب اسلامی
سال سوم، شماره ۹، تابستان ۱۳۸۸
صفحه ۴۵ تا ۶۰

خاص گرای‌های فرهنگی و فرهنگ جهانی

دکتر قاسم پورحسن درزی، عضو هیات علمی گروه فلسفه دانشگاه علامه طباطبائی

چکیده:

در دوره کنونی که جهانی شدن فشرده‌گی فضا و زمان و وابستگی متقابل و فزاینده را میان جوامع، تمدنها، فرهنگها و انسان‌ها را پدیدار ساخته؛ مهم‌ترین پرسش و دغدغه در حوزه فرهنگ را سبب گردیده. فرهنگ جهانی یا جهانی شدن فرهنگ برجسته‌ترین ضلع این هندسه است. آیا جهانی شدن موجب شمولیت و فراگیرتر شدن فرهنگها گردیده و بواسطه نزدیکی و دادوستد گسترده میان جوامع، مشترکات میان فرهنگها نقش نخست را ایفا خواهند کرد بگونه‌ای که فرهنگهای خاص بواسطه تعامل و نزدیکی، تبدیل به فرهنگ یا فرهنگ‌هایی عام می‌گردند یا فرهنگ جهانی، همه فرهنگهای خاص را طرد کرده و به کناری می‌نهد. آیا یک فرهنگ یا تمدن می‌تواند تمام فرهنگها را حذف و یا طرد کند و یا جهانی شدن فرصتی برای شکوفایی فرهنگهای خاص است. لذا عصر آینده، دوران فرهنگهای مختلف است که به واسطه جهانی شدن و آگاهی به یکدیگر نزدیکتر شده‌اند.

کلیدواژه: فرهنگ، خاص‌گرایی، فرهنگ جهانی، جهانی شدن، رهیافت‌ها.

مقدمه

جهانی شدن فرهنگی، پدیده‌ای تفکیک‌ناپذیر از فرایند جهانی شدن است. این حادثه محتوم دوگونه تفسیر را به خود اختصاص داده است. تفسیر اول براین اعتقاد است که جهانی شدن به فروریزی مرزها از جمله مرزهای فرهنگی می‌انجامد، حوزه‌های خاص فرهنگی را از بین می‌برد، خرده فرهنگ‌ها در مقابل هجمه فزاینده و فراگیر فرهنگ عام یا جهانی، ضعیف و کم‌رنگ می‌شوند و همه فرهنگ‌ها در فرهنگ انحصاری عام محو خواهند شد. این دیدگاه گرچه شواهدی از کشورهای در حال توسعه بدست داده که چگونه فرهنگ‌های خاص آنها در مقابل فرهنگ جهانی توان خود را از دست داده و از ایفای نقش بازایستادند؛ اما حقیقت آن است که این دیدگاه رویکردی بدبینانه به قلمرو فرهنگ و فرهنگ جهانی است.

در تفسیر دوم تصریح می‌شود که هیچ حوزه‌ای از نتایج و دستاوردهای جهانی شدن مصون نمانده و فرهنگ و اجتماع همانند سیاست و اقتصاد قلمرویی هستند که به شدت تحت تأثیر آن واقع می‌شوند. دوروش را می‌توان در پیش‌گرفت:

شیوه اول: مقابله و مقاومت در برابر هجوم جهانی شدن فرهنگ و کنار زدن تمام دستاوردهای جهانی شدن؛ که در این صورت باید فرهنگ خود را همچون جزیره‌ای پنداشته و از تأثیر و تأثرات دورنگه داشت. در دنیای امروز که تمام قلمرو دچار فشردگی زمان و فضا شده‌اند و همه جوامع و انسان‌ها از آگاهی جهانی برخوردارند، عملاً این روش میسر نخواهد بود و دیر یا زود جامعه مجبور به تعامل با بخش‌های دیگر دنیا و فرهنگ‌ها خواهد شد.

شیوه دوم محو شدن در درون جهانی شدن فرهنگ و مقلد گشتن محض است. برخی از کشورهای غربی و بسیاری از کشورهای اسلامی خاصه کشورهای عرب مسلمان در بسیاری از حوزه‌های اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی از موج فزاینده جهانی شدن پیروی مطلق کرده و نه تنها هویت خود را نادیده انگاشته بلکه توجهی جدی به از بین رفتن مرزهای دولت-ملت نکردند. ایران، ترکیه و مالزی مهمترین کشورهای اسلامی هستند که علاوه بر رد دو شیوه فوق راه سومی را برگزیدند: شیوه تعامل و داد و ستد با فرهنگ‌های خاص و حفظ و مراقبت از هویت فرهنگی خود. این کشورها تمامی نتایج جهانی شدن فرهنگ را مذموم تلقی نکرده بلکه می‌کوشند تا علاوه بر حفظ هویت فرهنگی، به فرهنگ عام یا فرهنگ جهانی نیز اقبال نشان داده و نه تنها با آن تعامل صحیح نمایند، بلکه در عناصر بنیادین آن نقش ایفا کنند. تنها ابزار ایفای نقش در فرهنگ جهانی چیزی غیر از فرهنگ خاص هر کشور و هویت مستقل فرهنگی هر سرزمین نیست. علیرغم ایضاح دیدگاهها و روشهای فوق چند پرسش اساسی پیش از پژوهش در نسبت میان جهانی شدن (و تعریف حدود و عناصر آن) و فرهنگ جهانی، قابل اعتنا و بررسی است:

الف) آیا می‌توان برغم قدرت و نیرومندی سنت، تاریخ و ارزش‌های جوامع و ملت‌ها در حیات

هر ملت و سرزمین، فرهنگ جهانی را ایده یا گفتمان مسلط در دوره آینده بشر تلقی کرد؟ (ب) معنای صحیح جهانی شدن فرهنگ یا فرهنگ جهانی چیست؟ با توجه به مبهم بودن جهانی شدن و دیدگاه‌های متناقض و گوناگون آیا می‌توان معنای مشترک و واحدی را از فرهنگ جهانی بدست داد؟ از آنجا که فرهنگ امری پیچیده و متضلع است، بی تردید این دشواری و ذواضلاع بودن در فرهنگ جهانی نیز سرایت خواهد کرد. آیا معنای فرهنگ جهانی، فرهنگی برآمده از تمام فرهنگ‌های خاص است یا یک فرهنگ، فرهنگ‌های رقیب را حذف کرده و همچون حوزه سیاست، به عنوان فرهنگ مسلط با همومونی خاص، حکمرانی می‌کند؟ بدیل دیگر این است فرهنگ جدیدی از اخذ و حذف فرهنگ‌ها (نه فقط اخذ و نه صرف حذف) پدیدار گردد.

(ج) کدام رویکرد از جهانی شدن قابل پذیرش یا دفاع منطقی خواهد بود؟ آیا جهانی شدن را فرایندی عقلانی و بشری می‌دانیم که روند گونه‌است یا آنرا چیزی شبیه جهانی سازی یا غربی کردن جهان می‌پنداریم؟

(د) کدام رهیافت در فرهنگ را در موضوع فرهنگ جهانی پذیرفته و از سه رهیافت حاضر (حداقل سه رهیافت) کدام رویکرد قابل دفاع بوده و با حوزه پیچیده فرهنگ سازگارتر می‌باشد؟

۱- جهانی شدن

پیش از پژوهش در موضوع اصلی نوشتار، لازم است بسیار موجز تعریفی از جهانی شدن بدست داده، رویکردها را عیان ساخته و موقف خود درباره حدود جهانی شدن را مشخص نمایم.

جهانی شدن Globalization از واژه global به معنای هر چیز عام، کلی و تمام (total) اشتقاق یافته و اسم مصدر glob است که خود به معنی گستری و فراگیری است. جهانی شدن را باید به جهان گستری، جهان شمولی و عام به کار برد. ۱

تعاریف ارایه شده برای جهانی شدن تحت تأثیر رویکردها و منظرهای مختلف به این پدیده است. «افزایش فزاینده وابستگی»، «اندراج و ادغام حوزه‌های اقتصادی در جهان»، «وابستگی قلمرو مختلف جهان»، «گسترده تر شدن حوزه و میدان تأثیر گذاری در جهان»، «فشرده‌گی فضا و زمان»، «افزایش آگاهی و نزدیکی بخش‌های اجتماعی و فرهنگی»، «در هم تنیدگی حوزه‌های مختلف جهانی» مفاهیمی هستند که در تعاریف جهانی شدن به کار گرفته شد. این مفاهیم بی تردید از تلقی‌های گوناگون متفکران نیز تأثیر پذیر بوده است.

گروهی آغاز و مبدأ جهانی شدن را توأم با دوران مدرنیسم و مدرنیته می‌دانند. ۲

گیدنز اعتقاد دارد که جهانی شدن با تجدد معنا می‌یابد و بواسطه مدرنیته نظم سنتی فضا و زمان از بین رفت و جدایی میان این دو شتاب گرفت. ۳ دسته‌ای دیگر به خصوص پیروان دیدگاه چپ (مارکسی و نئومارکسی) تاریخ جهانی شدن را مقرون با تاریخ سرمایه داری می‌پندارند. ۴ و تصریح

می‌کنند که نظام سرمایه‌داری پس از پیدایش در صدد ادغام و یکپارچه‌سازی نظام اقتصادی، سیاسی و فرهنگی جهان بود. ۵.

عده‌ای دیگر جهانی شدن را محصول دوران جنگ سرد و نتایج شکست رقابت شوروی و غرب و پیروزی لیبرال دموکراسی برمی‌شمارند. از این منظر جهانی شدن چیزی غیر از غربی‌سازی یا آمریکایی‌شدن جهان نیست. در این رویکرد غرض اصلی جهانی شدن، تقویت و استحکام بخشیدن تسلط غرب و هژمونی ایالات متحده می‌باشد. ۶. با توجه به مدخل بازآمده تعاریف جهانی شدن را باید در چند گونه جای داد:

الف) گونه نخست مربوط به آراء گیدنز است. گیدنز و دو متفکر دیگری بنام دیوید هاروی و رولن رابرتسن از جهانی شدن به عنوان محصول و نتایج تجدد یا مدرنیته یاد می‌کنند. در این دیدگاه اولاً جهانی شدن فرایندی عقلی است، ثانیاً روند طبیعی حیات بشری است، ثالثاً امری تدریجی و تکامل‌پذیر است و رابعاً هیچ جامعه‌ای از آن مصون نخواهد بود. گیدنز چند ویژگی برای جهانی شدن عرضه می‌کند که مجموع این خصصت‌ها تعریف وی را برمی‌سازند:

- جهانی شدن ثمره از بین رفتن رابطه سنتی فضا و زمان است ۷
- نتیجه مهم جهانی شدن، صرفاً اقتصادی نیست بلکه قلمرو فرهنگ و حوزه‌های اجتماعی نتایج مهم‌تر جهانی شدن هستند. ۸

- جهانی شدن صرفاً پدیده‌ای با محوریت وابستگی متقابل نیست. ۹
- جهانی شدن مقرون با مدرنیته است. ۱۰
- جهانی شدن تنها یک فرایند خطی نیست بلکه فراگرد دائمی یا مجموعه‌ای بسیار از فرایندهای درهم تنیده است. ۱۱

- جهانی شدن گسترش، بسط و تقویت نیرومندتر شدن مدرنیته است که در آن نهادهای اجتماعی که در آن نهادهای اجتماعی از بستر سنتی منتقل شده و در زمینه یا بستری فراگیر و در گستره‌های نامحدود زمان و فضا مجدداً پدیدار می‌گردند. ۱۲

نتیجه این که گیدنز جهانی شدن را شتاب بخشیدن مدرنیته‌ای می‌داند که به واسطه آن نظم سنتی زمان را از مکان گسست و در جنبه‌های فرهنگی و اجتماعی به ویژه وجه جهانی و فراگیر را نمایان ساخت. این گسترش لزوماً با افزونی آگاهی صورت می‌پذیرد.

هاروی نیز بر خصصت فراتجدد بودن جهانی شدن تأکید دارد، لذا می‌کوشد تا تفاوت رابطه سنتی و جدید را در ساحت‌های اجتماعی به طور خاص و فرهنگ بنحو عام تر تبیین سازد. او نیز یکی از پیامدهای مهم مدرنیته را گسترش روابط اجتماعی و تحول در مفهوم و نظم زمان و مکان تلقی می‌کند و ویژگی اساسی جهانی شدن را همین سیالیت و مفهوم جدید زمان و فضا برمی‌شمارد. ۱۳
هاروی پیشینه جهانی شدن را به دوره رنسانس می‌کشاند اما معتقد است فرایند فشرده‌گی فضا و

زمان در نیمه دوم سده نوزده و اوایل سده بیستم شتاب گرفت که مسئله تجدد و پدیداری گرایش و ارزش‌های عام مهم‌ترین علت آن محسوب می‌گردد. ۱۴ گیدنز و هاروی بر جنبه‌های اجتماعی و فرهنگی بسیار بیشتر از جنبه اقتصادی در جهانی شدن تأکید دارند اما هر دو به وجه اجتماعی و نهادهای اجتماعی بیشتر از ساحت فرهنگی گرایش و علاقه نشان دادند. رابرتسن برخلاف آن دو معتقد است باید جنبه فرهنگی یا به تعبیر دقیق‌تر جنبه‌های فرهنگی-اجتماعی را مورد توجه قرار داده و تصریح می‌کند بدون فهم قلمرو فرهنگ و نیز حوزه اجتماعی (اما تأکید او بیشتر بر فرهنگ است تا اجتماعی) نمی‌توان سرشت پیچیده و اسرارگونه جهانی شدن را درک کرد. به همین سبب در جهانی شدن نه عنصر اقتصاد یا رابطه و نظم جدید که آگاهی نقش برجسته و نخستین را ایفا می‌کند. ۱۵

نکته مهم دیگر در نظریه رابرتسن علاوه بر عنصر آگاهی، عنصر استقلال و اراده است. وی تصریح می‌کند که برای جهانی شدن، درهم تنیدگی صرف جهان یا تشدید تجدد یا افزایش وابستگی متقابل کفایت نمی‌کند بلکه نیازمند افزونی آگاهی انسانها از وابستگی یا تعلق به جهان واحد هستیم. این آگاهی در دوره‌ها متفاوت بوده و امروزه از بیشترین آگاهی برخورداریم. علیرغم عنصر آگاهی، رابرتسن تأکید می‌کند که جهانی شدن یک روند یا فرایند است نه تصمیم گروهی یا روند جبری و غیرارادی انباشت سرمایه. جهانی شدن به باور وی متأثر از اراده جوامع و انسانها با استقلال از هرگونه موجدیت تاریخی یا منطق تراکم سرمایه می‌باشد لذا جهانی شدن به یکسان‌سازی یا یکپارچگی جهانی منجر نمی‌شود بلکه بیشتر به آگاهی روزافزون انسانها از نیاز متقابل به یکدیگر در حوزه فرهنگ و اجتماعی می‌انجامد. ۱۶

رابرتسن در کتابش با عنوان «جهانی شدن» (globalization) که به سال ۱۹۹۲ نشر داد پنج دوره را برای این فرایند ترسیم می‌کند که از تقسیم‌بندی‌های اساسی در تبیین گونه‌های مختلف نظریات راجع به جهانی شدن محسوب می‌گردد. وی دوره اول را متعلق به زمان ۱۷۵۰-۱۴۰۰ برمی‌شمارد و آنرا دوره نخست یا ابتدایی نام می‌نهد. دوره دوم، زمان صد و بیست و پنج سال پس از نیمه دوم سده هجدهم است. دوره سوم که پنجاه سال از ربع آخر سده نوزده تا ربع اول سده بیست را دربرمی‌گیرد با عنوان «دوره شتاب» جهانی شدن یاد می‌کند. در دوره چهارم یعنی ۱۹۶۹-۱۹۲۵ دوره رقابت کشورها برای تسلط دادن قدرت سیاسی، فرهنگ و اقتصادشان بود و دوره پنجم که دوره «نسبی‌گرایی یا عدم قطعیت» می‌باشد از ۱۹۶۹ یعنی از تقریباً آغاز دهه ۷۰ آغاز گردید. ۱۷

ب) گونه دوم رویکرد سلبی را در برابر جهانی شدن در پیش گرفت. این رویکرد ابتدا در میان متفکران غرب همچون والرشتاین و اسکلیور و نئومارکسیست‌ها مطرح شد و بعدها در میان متفکران شرق و نیز اسلامی ریشه دوانید.

این گروه جهانی شدن را مساوی با غربی شدن یا یکپارچه سازی جهانی تلقی می‌کنند و آن را

بسط و گسترش نظام سرمایه داری در حوزه های گوناگون اقتصاد، اجتماع، سیاست و فرهنگ عنوان کرده (گرچه بیشتر بر اقتصاد تأکید دارند) و از اصطلاح جهانی شدن سرمایه داری بهره می جویند. در این نظریه جهان یا نظام جهانی در دوره جدید به سه منطقه مرکز، پیرامون و شبه پیرامون تشکیل می شود.

به باور این گروه تمام قلمرو فرهنگ و سیاست و اجتماع تحت تأثیر اقتصاد سرمایه داری و انباشد سرمایه قرار می گیرند. ۱۸ این رهیافت بر نویسندگان و علاقمندان به بحث جهانی شدن در کشورهای اسلامی تأثیر بنیادین نهاد به نحوی که برخی جهانی شدن را آمریکایی شدن، غربی شدن، یکسان سازی، تکامل جامعه مدرنیزه غربی ۱۹ و توسعه و گسترش سرمایه داری جهانی (World Capitalism) تلقی می کنند.

محمد الجابری که تأثیر بسیاری در دوره اخیر بر نگرش محققان اسلامی در حوزه سیاست و دین نهاد، تصریح می کند که جهانی شدن مرحله ای «پسا» استعمار است. «پسا» به معنی گسست از مرحله گذشته استعمار نیست بلکه به معنای توسعه و تداوم آن در شکل جدید است. ۲۰

حسین بشیریه در مقاله «جهانی شدن و حاکمیت ملی» به گونه ای دیگر این دغدغه را ترسیم می کند. وی می نویسد که جهانی شدن مجموعه فرایندهای پیچیده ای است که به موجب آن، دولت های ملی به نحو فزاینده ای به یکدیگر وابسته می شوند و همین وابستگی، مشکلاتی را برای مفهوم حاکمیت ملی به معنای گذشته و قدیم ایجاد می کند. ۲۱

دیگران نیز از یکسان شدن تدریجی کل ارزش ها، مدلها، الگوها و فرهنگها و اندراج آنها در ارزش و فرهنگ جهانی مسلط ۲۲، کاهش قدرت دولت ها و فرهنگ های خاص ۲۳، سر فرود آوردن جهان در برابر قدرت های جهانی و شکافته شدن مرزهای ملی و کاسته شدن حاکمیت دولت ها به نفع نظام های فراملیتی سخن گفته اند. ۲۴ هابرماس در نقد جهانی شدن تصریح می کند که این امر به مثابه پایان وظیفه کشور-ملت بوده و جهانی شدن با مشکلاتی که در حوزه های اقتصاد، سیاست، فرهنگ و ارزش های اجتماعی به وجود می آورد، ما را محاصره خواهد کرد که تنها راه خروج از این محاصره، بازگشت به اقتدار کشور-ملت و فرهنگها و ارزش های خاص هر جامعه است. ۲۵

۲- خاص گرایی فرهنگی

هر نوشتاری که می کوشد جهانی شدن و عناصر و ابعاد آن را پژوهش کند، لاجرم به جهانی شدن در حوزه های چهارگانه اقتصاد، سیاست، فرهنگ و اجتماع روی می آورد. همچنان که گفته شد، برخی بنیان های اقتصادی را مهمترین بعد جهانی شدن تلقی کرده و تکامل یا بسط افزونتر ابعاد اقتصادی در این فرایند بر سایر ابعاد و نیز تحقق زمانی آن و تقدمش بر سایر حوزه ها را یکی از دلایل

مهم این تلقی برمی‌شمارند و تصریح می‌کنند که جهانی شدن همان گسترش سرمایه‌داری در نتیجه انباشت سرمایه و تسلط بازار و شرکت‌ها بر همه وجوه زندگی می‌باشد. ۲۶ گروهی دیگر تأثیر مستقیم و نیرومند جهانی شدن را که بواسطه در هم تنیده شدن نظم زمان و فضا و شکل‌گیری رابطه نو می‌دانند، بر بعد فرهنگی تأکید کرده و عنوان می‌کنند که حوزه فرهنگ به همراه قلمرو اجتماعی بر سایر ابعاد برتری داشته و از اهمیت بنیادی تری برخوردار است. با تفوق و تسلط فرهنگ در حوزه جهانی است که می‌توان سایر ابعاد را گسترش داد. ۲۷

جهانی شدن فرهنگ (بی‌شک نمی‌توان فرهنگ را از اخلاق، سنت و موارث و ارزش‌ها و هنجارهای اجتماعی و حتی هویت ملی، به نحو خطی متمایز ساخت) در صورتیکه آن را رُو یا ایده محض ندانیم و شرایط امکان تحقق را فرض نماییم با دورهیافت کاملاً متفاوت مواجه است: نخست رهیافت عام‌گرا و دوم رهیافت خاص‌گرا. می‌کوشیم در این نوشتار همین دورهیافت را با توجه به انواع و تقسیمات هر یک بررسی نماییم.

الف) رهیافت عام‌گرا

این رهیافت به گونه‌های متفاوتی تفسیر شده است. برخی اعتقاد دارند به سبب جهانی شدن، فرهنگ همچون سایر حوزه‌ها به سوی واحد‌سازی و یکپارچه‌سازی تغییر می‌کند. فرهنگ خاص ضعیف شده و به واسطه فروریختن مرزهای فرهنگی، نمی‌توان شاهد فرهنگ و هویت خاص یک ملت در آینده بود. این دیدگاه تصریح می‌کند که جهانی شدن صرفاً به بدل شدن فرهنگ‌ها به سوی فرهنگ عام یا واحد نمی‌انجامد بلکه موجب حذف و زوال فرهنگ‌های هر سرزمین و هویت خاص هر ملت نیز می‌انجامد. در دوره آینده تنها یک فرهنگ است که به عنوان فرهنگ مسلط در جهان وجود خواهد داشت. ۲۸ حال این که فرهنگ مسلط برآمده از مشترکات فرهنگ‌ها است یا فرهنگ واحدی است یا فرهنگ سومی است که برآمده از تغییرات و تحولات فرهنگی است که به سبب نزدیکی فزاینده و فروریزی نظم سنتی فضا و زمان صورت گرفته باشد، آراء گوناگونی عرضه شده است.

۱- زوال فرهنگ‌ها

رویکرد نخست در رهیافت عام‌گرا بر حذف فرهنگ‌های خاص و پدیدار شدن فرهنگ واحد و یکپارچه به عنوان فرهنگ مسلط تأکید دارد.

هویت و فرهنگ خاص را متفکران جامعه‌شناسی به فرایند ساخته شدن معنا تعریف کرده و هویت آن فرایندی است که بر پایه یک ویژگی فرهنگی یا گروهی از ویژگی‌های فرهنگی که بر سایر خصلت‌های معنا برتری دارند؛ استوار شده است لذا هویت‌ها و فرهنگ‌ها در هر جامعه‌ای

معناها، ارزش‌ها و هنجارهای ملی را شکل می‌دهند. ۲۹ جوامع در دوران پیش جهانی شدن دارای هویت و زندگی ثابت، مستمر و مستقلی هستند. در دوران جهانی شدن که با سرزمین‌زدایی و حذف مرزها و دولت-ملت‌ها و نسبی شدن هویت و فرهنگ مواجه می‌شویم، هویت و معنا و فرهنگ دچار بحران می‌شوند و به عبارتی آسیب‌پذیری را در پی خواهد داشت. در صورتیکه این شرایط، وضع مسلط جوامع گردد، فرهنگ، زندگی اجتماعی و هویت به سوی زوال و نابودی پیش رفته و با شرایطی بحرانی مواجه خواهیم شد. ۳۰

جهانی شدن مهمترین نتیجه‌اش در حوزه فرهنگ نسبی شدن و سپس بحران هویت و معنا است. مکتب فرانکفورت، نئومارکسیست‌ها و اکثر متفکران در کشورهای جهان سوم جهانی شدن را مترادف با حذف و نابودی فرهنگ، هویت و معنا برمی‌شمارند. این گروه جهانی شدن را نه فرایندی طبیعی، نه روند تاریخی و عقلانی و نه افزایش آگاهی ملت‌ها تلقی نمی‌کنند بلکه آن را پدیده‌ای در غرب جدید یا امپریالیسم نو و در حوزه فرهنگ، «امپریالیسم فرهنگی» برمی‌شمارند.

غرب و در رأس آن ایالات متحده می‌کوشد تا در سایه انباشت سرمایه و توسعه سرمایه داری، به تزریق فرهنگ و یکپارچه سازی فرهنگ دست زده و فرهنگ به مثابه ابزاری در اختیار سرمایه داری قرار گیرد. ۳۱ فرهنگ جهانی برآمده از تمام فرهنگ نخواهد بود بلکه غرب در پرتو بهره‌گیری از رسانه و اقتصاد سرمایه داری، یک ارزش و هویت را به عنوان معنای برتر و مسلط معرفی می‌کند که به تدریج در سراسر دنیا پس از فروپاشی هویت‌ها و فرهنگ‌های خاص، این فرهنگ مسلط جایگزین آنها می‌شود. لذا فرهنگ جهانی همان بسط و توسعه امپریالیسم فرهنگی غرب است. ۳۲ برخی اعتقاد دارند که ایده فرهنگ واحد جهانی از اندیشه هلنیسم اخذ شده که در آن دولت مقدونیه برهبری فیلیپ و اسکندر در صدد یونانی‌سازی جهان بودند؛ اما حقیقت این است که شاخه فرهنگ جهانی در دوران اخیر تفاوت سرشتی با ایده هلنیسم یا ایده پارسی هخامنشی و حتی تفکر ادیان بزرگ ابراهیمی دارد.

در وضعیت کنونی به واسطه جهانی شدن، شرایط ذیل در حوزه فرهنگ (براساس دیدگاه و رویکرد نخست) در حال رخ دادن است:

- زوال تدریجی فرهنگ‌ها و هویت‌های ملی و معنا و ارزش‌ها مستقل سرزمینی ۳۳
- زوال قطعیت، ثبات و پایداری در فرهنگ و معنا و متزلزل شدن امنیت ناشی از پایداری فرهنگ و انسجام اجتماعی و پایداری اضطراب، پراکنندگی و بحران ۳۴
- یکپارچه سازی و همگونی فرهنگی و به دنبال آن جهانگیر شدن مدرنیته و فرهنگ و تمدن غرب و تسلط یافتن آن بر سایر فرهنگ‌ها و در نتیجه زوال و حذف فرهنگ‌ها، معنا و هویت ۳۵
- ظهور امپریالیسم فرهنگی از طریق گسترش و تسلط روزافزون فرهنگ واحد غربی و نابود سازی فرهنگ‌های ملی و مستقل و بسط صنایع فرهنگی غرب و گسترش صنعت فرهنگ که مبتنی

بر ارزش‌ها یا خواسته‌های فرهنگی غربی به عنوان فرهنگ مسلط است. ۳۶

۲- فریبی فرهنگ‌ها

دسته دوم جهانی شدن فرهنگی را بسط، گسترش، نیرومندی و شکوفایی فرهنگ‌های خاص در قلمرو جهانی برمی‌شمارند. این رهیافت که با بینش خوش بینانه و با اصالت دادن به فرهنگ‌های خاص عرضه شده، اعتقاد ندارد جهانی شدن قدرت حذف یا هضم فرهنگ‌ها را داشته و توان تدوین و ترسیم فرهنگی واحد به عنوان فرهنگ مسلط را در روند یکسان‌سازی یا یکپارچه‌سازی داشته باشد. از این منظر نباید جهانی شدن فرهنگی را جهانگیری سرمایه داری، فرهنگ مصرف یا بسط تجدد غربی دانست بلکه باید آن را گسترش عقلانیت در فرهنگ، معنا، هویت و ارزش‌ها و هنجارهای خاص اجتماعی و تبادل میان آنها تلقی کرد. به عبارت دیگر جهانی شدن، مترادف غربی شدن یا صرف گسترش مدرنیته نیست بلکه محصول برهم خوردن نظم سنتی فضا و زمان و در هم تنیده شدن آن است که در نتیجه ارتباط افزون‌تر و شدیدتر میان انسانها، جوامع و از جمله فرهنگ‌ها را سبب می‌شود. در جهانی شدن فرهنگی، از این منظر باید بر وابستگی متقابل حوزه‌های مختلف اجتماع، اقتصاد و فرهنگ و فراگیرتر شدن فرهنگ‌های خاص تأکید کرد. حقیقت این است که عنصر محوری در جهانی شدن در این رویکرد، فشرده‌تر شدن جهان ۳۷ آگاهی فرهنگی و اجتماعی در سطح جهانی انسانها ۳۸ و فراگیری هویت‌های فرهنگی و معنا ۳۹ می‌باشد. جهانی شدن تنها وابستگی متقابل نیست ۴۰ بلکه بسط و گسترش جنبه‌های فرهنگی و اجتماعی است ۴۱.

اگر این دریافت درست باشد که جهانی شدن امری خطی نیست بلکه دیالکتیکی است، دیالکتیک میان حوزه ملی و حوزه جهانی ۴۲؛ در آن صورت باید جهانی شدن فرهنگ را نه حذف بلکه دیالکتیک فرهنگ‌های خاص و فرهنگ عام برشمرد که در آن ضمن اشاعه آگاهی جوامع از فرهنگ و هویت یکدیگر و بقای کارکرد و نقش فرهنگ‌های خاص، با قلمرو جدیدی که بسط و توسعه نیز تلقی می‌شود روبرو خواهیم بود به نام فرهنگ جهانی. در این دیدگاه باید بر ارتباط متقابل نه تبعیت یا وابستگی محض جوامع و فرهنگ‌ها تأکید ورزید. ۴۳ علت اساسی این باور همان محوریت آگاهی و تشدید و افزایش آن در جهانی شدن فرهنگی است. ۴۴ بنابراین جهانی شدن فرهنگی را باید به خصلت‌های ذیل شناخت:

- نزدیک شدن فرهنگ‌ها و هویت‌های خاص به سبب از بین رفتن مرزهای جغرافیایی میان جوامع و فرهنگ‌های مختلف
- افزایش آگاهی جوامع از ویژگی‌های خاص فرهنگی یکدیگر و گرایش به کسب معرفت و تجربه از سایر فرهنگ‌ها

- تقویت ساحت‌های فراگیرتر یا فراملی فرهنگ‌ها که بر جنبه‌های عام بشری تأکید می‌ورزند همچون تأکید فرهنگ اسلامی بر ارزش انسانها، تصریح فرهنگ ملی ایرانی بر پیکر واحد انسانها، تأکید فرهنگ کنفوسیوس بر اخلاق مشترک انسانی.
- جهانی شدن علاوه بر اینکه بر احاطه فرهنگ واحد (تعبیر رساتر فرهنگ مشترک است) تأکید دارد اما به زمینه‌ها، نقش‌ها و اصالت فرهنگ‌های خاص نیز تمایل نشان می‌دهد لذا بر ارتباط متقابل فرهنگ‌ها بیش از طرد و زوال فرهنگ‌ها تأکید می‌ورزد.
- نحیف و فربه شدن فرهنگ، معنا و هویت، دو دیدگاه اساسی حاضر در خصوص جهانی شدن فرهنگی است. در دیدگاه اول ویژگی‌های ذیل طرح شده است:
- فروریزی مرزها بواسطه جهانی شدن و متزلزل ساختن ارزش‌ها و هویت‌ها و شاید از بین رفتن هویت و فرهنگ و در نتیجه بحران ارزش‌ها و فرهنگ‌ها
- تهدید و تزلزل ثبات، امنیت و احساس دوام و آرامش جوامع از هویت و فرهنگ در دوره جهانی شدن بواسطه فشرده‌گی رابطه فضا و زمان و مرزدایی یا حتی سرزمین و هویت زدایی و نابودی احساس «در خانه بودن» (به تعبیر فوکو) و ایجاد آسیب در هویت و نوعی آسیب پذیری در فرهنگ، ارزش‌ها و معنا ۴۵
- نسبی‌انگاری در فرهنگ، هویت، ارزش‌ها و هنجارها و معنا؛ عدم قطعیت که در نظریه پردازی رابرتسن از ۱۹۶۹ و در مرحله پنجم جهانی شدن پدید آمد، موجب شد تا قطعیت و استمرار و دوام در هویت و فرهنگ‌های خاص متزلزل گردد. فضای سنتی توأم با پایداری و ثبات در فرهنگ، معنا و هویت بود و تزلزل و تردیدی در باور به آن که مطلق نیز انگاشته می‌شد، وجود نداشت اما در دوره جهانی شدن با برهم خوردن رابطه و نظم سنتی و فروریزی مرزها، هم نفوذ و سرایت سایر ارزش‌ها و مراجع صورت گرفت و هم آگاهی از آنها در مقابل فرهنگ و معنای خاص، تشدید شد و در نتیجه مطلق‌انگاری متزلزل گردید و در تمام حوزه‌های فرهنگ و هویت نسبی‌ت حاکم شد. این عارضه به دنبال خود هم بحران را موجب شد و هم نسبی‌انگاری در فرهنگ و معنا را. ۴۶
- کنترل‌ناپذیری حوزه فراخ و گسترده فرهنگ در دوره جهانی شدن فرهنگی؛ فرهنگ در عصر حاضر از چنان گسترشی برخوردار شد (به لحاظ صورت و نه لزوماً توانمندی در محتوی) و چنان فزاینده و شتابان توسعه یافت که امکان هرگونه حراست و مراقبت از بن‌پاره‌های آن دشوار و پیچیده گردید. این مسئله علاوه بر آنکه نفوذپذیری، تغییرپذیری و ابهام و نسبی‌ت را افزون ساخت سبب برخورد (Clash) مرزها و عناصر فرهنگی با یکدیگر شده، امکان تهافت و تصادم و تضادها را فراهم ساخته ۴۷ و بحران فراگیر را در فرهنگ، هویت و معنا سبب خواهد شد.
- در دیدگاه دوم که با نگاهی امیدوارانه و خوش‌بینانه به پژوهش رابطه فرهنگ و جهانی شدن در رهیافت فرهنگی‌ها به واسطه جهانی شدن، پرداخته می‌شود؛ خصلت‌های ذیل ارائه می‌گردد:

- جهانی شدن بسترهای لازم برای تقویت بنیادهای هویت را فراهم می‌سازد که مهمترین این اساس، فراهم نمودن منابع هویت می‌باشد. به عبارتی جهانی شدن سبب افزایش آگاهی راجع به فرهنگ، هویت و معنا می‌گردد این آگاهی با تقویت هویت، فرد و جوامع را به صورت عاملی فعال در مسیر تحکیم عناصر فرهنگ و معنا قرار خواهد داد همچنانکه آگاهی جوامع و انسانها از شرایط اجتماعی، سیاسی و اقتصادی دنیا به واسطه فشرده‌گی فضا و زمان و نزدیکی جوامع، افراد را به کنش فعالانه وامی‌دارد. ۴۸

- جهانی شدن نه تنها جوامع و افراد را به کنشگران بدل می‌سازد بلکه فرهنگ‌های خاص فرصت هویت یابی فراگیرتر و امکان بازسازی پیدا می‌کنند. نقش فرهنگ‌های خاص در دوران پیش از جهانی شدن محدود، سنتی و اندک بود در حالی که مخاطبان آنها امروز بسیار گسترده تر بود و میدان نقش و کاربرد آنها فراگیر می‌باشد. انسانها و جوامع در روابط فراختر و حوزه پهناورتر امکان داد و ستد، تبادل و تعامل پیدا کرده و می‌کوشند تا فرهنگ خاص، منطقه‌ای و محدود خود را به فرهنگی عام، جهانی و گسترده تبدیل سازند. ۴۹

- همگونی فرهنگی سومین ویژگی جهانی شدن فرهنگی است. فرهنگ‌ها سیال و متغیر هستند از این رو در جریان کنش‌ها، تعامل‌ها و مواجهه شدید بازسازی یا تعدیل و برساخته می‌شوند. ۵۰ در روند ساخته شدن، چاره‌ای جز انعطاف پذیری، آمیزش و ترکیب، جرح و تعدیل و انطباق با ارزش‌ها و معناهای جدید نیست. از این رو فرهنگ به طور طبیعی در فرایند جهانی شدن به سوی گفتگو و تبادل، هم‌پذیری و همگونی سیر خواهد کرد.

ب) رهیافت خاص گرا

برخی از متفکران همچون رابرتسن از دیالکتیک عام و خاص در فرهنگ سخن گفته و معتقدند که جهانی شدن فرهنگی هم به گسترش و عام‌سازی فرهنگ‌های خاص مودی شده و هم به خاص سازی حوزه‌های عام فرهنگ می‌انجامد. ۵۱

از این منظر باید جهانی شدن فرهنگ را نوعی فرایند دو وجهی و دیالکتیکی برشمرد بدین معنا که جهانی شدن بواسطه فشرده‌گی فضا و زمان و فروریختن مرزها و محدودیت‌ها و برهم خوردن نظم‌های سنتی و تشدید و گسترش آگاهی دو نقش را در حوزه فرهنگ ایفا کرده است. نخست آنکه وجه جهانی، عام و فراگیری فرهنگ را تقویت نموده و از طریق نزدیک ساختن جوامع و انسانها، زمینه‌های نزدیکی، داد و ستد و تعامل فرهنگ‌های خاص را برای تبدیل شدن یا همگونی به سوی فرهنگ عام و فراگیر فراهم ساخته است.

وجه دوم این است که علیرغم گرایش جوامع به سوی جهانی شدن، علقه به هویت، معنا و فرهنگ خاص نیز تقویت می‌گردد. عنصر اساسی در خاص‌گرایی فرهنگی جوامع، هویت و معنا

است. این دو بدون بنیادهای فرهنگ فرومی‌ریزند. با آمیزش فرهنگ به مثابه شیوه حیات انسانها و جوامع و عنصر متمایز کننده جوامع از یکدیگر با هویت، معنا ظهور می‌یابد. ۵۲ به همین سبب است که فرهنگ (خاص) را مشتمل بر هویت، هنجارها، ارزش‌ها، اعتقادات و باورها، نهادها و روابط و مناسبات معنایی (صورت و ماده) قلمداد می‌کنند. ۵۳ براساس دو وجه برجسته و پراهمیت فوق می‌توان دو رویکرد ذیل را مورد پژوهش قرار داد: رویکرد اندراج فرهنگ خاص در عام؛ رویکرد تقویت و تشدید فرهنگ خاص

- رویکرد ادغام و اندراج فرهنگ خاص در عام

این رویکرد با چند پرسش اساسی مواجه است:

*- آیا جهانی شدن به حذف و طرد فرهنگ‌های خاص می‌انجامد؟

*- فرهنگ خاص، قدرت مقاومت در برابر هجوم فرهنگ عام و جهانی را دارد؟

*- گونه و چگونگی اندراج فرهنگ خاص در عام چیست؟ حذف و از بین رفتن فرهنگ خاص

است یا اخذ مشترکات آنها و اسازی نقش‌های آنهاست؟

*- چگونه می‌توان قایل به اندراج در حوزه فرهنگ بود و در عین حال کارکردی را برای

فرهنگ خاص در دوران پس از ادغام تصور کرد؟

فدرستون در کتاب فرهنگ جهانی که دیدگاه پست مدرن‌ها درباره جهانی شدن و فرهنگ را انعکاس می‌دهد تأکید می‌ورزد که در دوران جهانی شدن می‌توان قائل به فرهنگ جهانی یا فرهنگ عام بود و در عین حال فرهنگ خاص یا هویت‌های ملی را در حال رشد و تقویت دید. ۵۴ این گروه علاوه بر طرح بنیادهای نظری، می‌کوشند تا از دو منظر معرفت‌شناسانه و پدیدارشناسانه به تدوین دلایل بر این دیدگاه پردازند. در مقابل دیدگاه پیروان مدرنیته قرار دارد که جهانی شدن را چیزی غیر از بسط و گسترش مدرنیته و ارزش‌های همراه آن بر نمی‌شمارند. لذا به فرضیه خاص‌گرایی اعتقادی نداشته و دلایل ارایه شده از سوی پست مدرن‌ها را به چالش می‌کشند.

مدافعان رویکرد ادغام و طرفداران فرهنگ عام با برشمردن ویژگی‌های مدرنیته و فرهنگ لیبرال مغرب‌زمین بر این باورند که عناصر اساسی مدرنیته همچون عقلانیت، آزادی، فردگرایی، سکولاریسم و تکنولوژی، از ویژگی‌های عام و جهانی برخوردار بوده و فرهنگ‌های خاص به تدریج در مواجهه با فرهنگ برتر و جهان‌شمول حذف یا ادغام خواهند شد. ۵۵ از آنجا که در دوره جهانی شدن، انسانها و جوامع شاهد عناصر جهانی و ارزش‌های یکسان و مشترک عام هستند ۵۶ لذا فرهنگ و ارزش‌های خاص متزلزل شده و نقش خود را از دست می‌دهند.

آلبرو نتیجه ادغام فرهنگ خاص در عام را حذف و طرد خاص و چیرگی فرهنگ واحد و مسلط در سطح جهانی برمی‌شمارد. ۵۷ هانرز نیز گرچه بر وجود نسبی فرهنگ‌های رقیب در عصر جهانی شدن اشاره دارد اما نیروی مسلط از آن فرهنگ جهانی (یا غربی) است که به تعبیر وی خشونت بار

است) می باشد که به واسطه فشردگی فضا و زمان و بهره برداری سرمایه داری جهانی از آن صورت گرفته است. ۵۸

ماکس وبر که مهمترین نظریه پرداز حوزه اجتماعی در دوران اخیر محسوب می شود، تجدد را که محصولی غربی است، عنصر مهم در فرایند جهانی شدن می داند که در آن گسترش عقلانیت غربی، مهمترین عامل است. با گسترش این نوع عقلانیت، حوزه های خاص یا تمایزهای فرهنگی و اجتماعی کاهش یافته و به همان میزان، یکپارچگی فرهنگی و اجتماعی و حتی سیاسی و ادغام تشدید می شود. وی فرایند عقلانیت را عامل محوری و هضم کننده ای نیرومند می داند که با گسترش آن، تمامی فرهنگ های خاص متزلزل و حذف شده و زمینه فرهنگ واحد یا مشترک (به معنای همگون) شکل می گیرد. ۵۹

دیدگاه ادغام در آراء اکثر متفکرانی که درباره خاص گرایی و عام انگاری فرهنگ در فرایند جهانی شدن سخن گفته اند، ناظر بر همگون تر شدن فرهنگ ها، زوال تمایزات و هویات خاص فرهنگ ها، یکپارچه سازی فرایندهای خاص و پیروی از منطق فرهنگ مسلط غربی یا مدرنیته که فرهنگ فراگیر و مصرفی است، می باشد. با تشدید جهانی شدن، نظام های فرهنگی و اجتماعی در مسیر فرهنگ واحد دچار دگرگونی شده و بواسطه حذف تمایزات و هویات، سلطه از آن فرهنگ مشترک یا عام خواهد بود. ۶۰ والرشتاین، دانلپ، گیدنز، لوهمان، کر، اسکلیور و حتی رابرتسن کمابیش چنین تلقی از رویکرد ادغام یا اندراج عرضه کرده اند.

رویکرد تشدید و تقویت فرهنگ خاص

همچنانکه جهانی شدن امری پیچیده و چندماهیتی است و نمی توان قلمرو و ساحتی معین را برای آن لحاظ کرد ۶۱ فرهنگ جهانی نیز سویه مشخصی ندارد لذا این دیدگاه که فرهنگ جهانی همان فرهنگ مسلط برآمده از مغرب زمین است و سایر فرهنگ ها حضوری ندارند، غیر واقع بینانه است. حقیقت آن است که فرهنگ جهانی بدون پیوند نیرومند با فرهنگ های خاص امکان دوام و حیات ران خواهد داشت. فرهنگ جهانی صرف فرهنگ واحد و یکپارچه سرمایه داری نیست بلکه مشتمل بر فرهنگ عام و خاص می باشد از اینروست که برخی از متفکران فرهنگ کنونی جهان را نوعی داد و ستد و دیالکتیک میان فرهنگ خاص و عام برمی شمارند. ۶۲

رویکرد تشدید از چند منظر قابل پژوهش است:

- چگونگی بازسازی و تجدید حیات فرهنگ های خاص پس از تضعیف و تزلزل آنها
- رابطه دیالکتیکی خاص و عام نه تنها سبب ورود فرهنگ خاص در عرصه جهانی می شود بلکه در بسیاری از قلمروها تسلط فرهنگ واحد را متزلزل ساخته و به تدریج حوزه خاص را تقویت و گسترش می دهد.

- تشدید می‌تواند بر همگونی فرهنگ‌ها، تقویت حوزه‌های خاص فرهنگ و حتی خاص شدن حوزه عام بیانجامد یعنی فرهنگ‌های عام به تدریج تبدیل به فرهنگ‌های خاص شده و خاص‌ها نقش عام را ایفا نمایند. ۶۳

- رویکرد تشدید به معنای آمیزش حوزه‌های فرهنگ و ساخته شدن فرهنگ‌ها با معیارها و شرایط فرهنگ‌های خاص (متمایز بودن، محدود بودن، یکپارچه نبودن، همزیستی داشتن) نیز می‌باشد.

- به تدریج پس از دهه نود که گرایش جهانی به سمت و سوی فرهنگ عام و یکپارچه بود، در دوره کنونی و به نحو تشدید شده آن در آینده، گرایش‌ها به سمت احیای مجدد نقش فرهنگ‌های خاص و بازسازی آنها و تسلط فرهنگ‌های خاص در حوزه‌های جهانی بر فرهنگ واحد خواهد بود. ۶۴

تقویت خاص‌گرایی فرهنگی می‌تواند علاوه بر آنکه به احیای هویت‌ها و ملتها مؤدی شود، خطر آفرین نیز می‌باشد چنانکه انعطاف‌پذیری، فضای گسترده، همزیستی، نسبی‌اندیشی را طرد کرده و به تخصص‌گرایی فرهنگ‌های دیگر در حوزه جهانی بپردازد در آن صورت شاهد رقابت‌های سخت و حتی خونین نیز در آینده خواهیم بود همچنانکه پیشتر یعنی در دوران جنگ عقیده‌ها، امپراطوران و شهریاران و جنگ‌ملت‌ها شاهد این نزاع‌ها بودیم. ۶۵

باید میان دو مسئله مهم در تقویت فرهنگ‌های خاص تفاوت قائل شد. مسئله نخست ضرورت احیا و بازسازی فرهنگ‌های خاص جهت مقابله با امپریالیسم فرهنگی یا فرهنگ مصرفی مسلط بر جهان است که به سمت حذف فرهنگ‌ها، هویت‌ها و معناها سوق داده شد و منجر به فرهنگ یکپارچه مغرب‌زمین (عمدتاً) گردید.

مسئله دوم خطر احیای دوباره فرهنگ‌های خاص با ویژگی‌های بسته بودن، انعطاف‌ناپذیر بودن، متخاصم بودن با فرهنگ‌های دیگر و تشدید منازعات می‌باشد.

در شیوه دوم، داد و ستد و گفتگو میان فرهنگ‌ها شکل نخواهد گرفت تا از تعاطی میان آنها، حوزه‌های خاص به نقش جهانی بیاندیشند. در این وضعیت همچون گذشته یک فرهنگ و هویت خاص، خود را برتر تلقی کرده و دوباره شرایط بغرنج پیشاج جهانی شدن را سبب می‌شود. ۶۶ این گرایش‌ها در اروپا، چین، ایالات متحده و حتی کشورهای مسلمان به چشم می‌خورد. تلاش مسیحیت اروپا در مقابله با اسلام و شعائر هویتی آن بخشی از انسداد گفتگو و انعطاف‌ناپذیری با هویت‌ها و فرهنگ‌های دیگر است که می‌تواند وضعیت بسیار خطرناکی را در سایر حوزه‌های جهانی منجر شود. احیای قومیت و خاص‌گرایی قومی نیز می‌تواند خشونت‌ها و مناقشات قومی را در تمدن‌های مختلف دامن‌بزند. ۶۷ قومیت بر بنیاد فرهنگ خاص معنا می‌یابد. فرهنگ هم شالوده نظری و فکری قومیت‌ها را برمی‌سازد و هم تمایزسازی و تفاوت نهادن‌ها را شکل می‌دهد. ۶۸ از این رو چنانچه در تقویت فرهنگ‌های خاص مراقبت صورت نپذیرد می‌تواند به تشدید بازی قومیت‌ها و ستیزه‌جویی‌های قومی، نژادی و حتی فرهنگی منتهی شود. ۶۹ نگارنده از تقویت فرهنگ‌های خاص

با شرایط ذیل دفاع می کند:

- احیای مجدد فرهنگ‌های خاص و بازآفرینی نقش آنها در بستر و منطق جهانی
- امکان هویت یابی فرهنگ‌ها، هویت‌ها و معناهای خاص جهت مقابله با یکپارچه سازی فرهنگی
- تقویت خاص برای تضعیف امپریالیسم فرهنگی و فرهنگ مصرفی غربی جهت اعتناء به تفاوت‌ها و تمایزات منطقی جوامع و فرهنگ‌ها
- تشدید خاص گرایی فرهنگی جهت ممانعت از حذف و نابودی فرهنگ‌های خاص و هویت‌ها
- دفاع از تقویت براساس همزیستی، عدم توسل به خشونت و ستیز، گفتگو، انعطاف پذیری و طرد رویکرد تهاجمی و خصومت و جاه طلبی‌های برتری جویی
- جلوگیری از مواجهه‌های عقیدتی و قومیتی در دوران رشد و گسترش یا تقویت فرهنگ‌های خاص
- مقابله با تفکر برتری فرهنگی به خصوص فرهنگ‌های مهاجم غرب
- فراهم ساختن بسترهای مناسب جهت واکنش‌ها و نقش‌های خاص گرایانه در مقابله رویکرد حذف و امحاء هویت‌ها و معناها.

11- Giddens, A. (1991), *Modernity and self identity*, Cambridge, Polity press, p.20-23

12- Ibid, 16-18

13- Harvy, D. (1989), *The condition of postmodernity*, Oxford, Basil Blackwell, p.240

14- Ibid

15- Robertson, R. (1992), *Globalization*, London, Sage press, p.8

16- Ibid

17- Ibid, 57-59

18- Wallerstein, (1983), *Historical Capitalism*, London, Verso Press, p.18

۱۹- دهشیار، حسین، جهانی شدن تکامل فرابند برون برای ارزش‌ها و نهاد‌های غربی، اطلاعات سیاسی-اقتصادی، شماره ۸، ص ۱۵۸

۲۰- عابدالجابری، محمد، (۱۹۹۷)، قضایا فی الفكر المعاصر، بیروت، مرکز دراسات الواحده العربیه، ص ۱۳۵

۲۱- بشیریه، حسین، (۱۳۸۰)، جهانی شدن و حاکمیت ملی، هفته نامه آبان، سال اول، شماره ۴، ص ۲۰

۲۲- قنبری، آیت، (۱۳۸۰)، جهانی شدن و پیامدهای آن، فصلنامه مریبان، شماره ۲، قم، مرکز تحقیقات اسلامی، ص ۷۶-۷۷

پی‌نوشت‌ها:

۱- رجایی، فرهنگ (۱۳۷۹)، پدیده جهانی شدن و وضعیت بشری و تمدن اطلاعاتی، ترجمه عبدالحسین آذرنگ، تهران، آگاه، ص ۲۱

2- Clark, I. (1997), *Globalization and Fragmentation*, Oxford, Oxford university Press, p.20-24

3- Giddens, A. (1994a), *Beyond left and right*, Cambridge, Polity press, p.5

4- Sweezy, P. (1997), *More or less on Globalization*, *Montly Review*, No.49, p.2

5- Lowy, M. (1998), *Globalization and internationalism*, *Montly Review*, p.15-18

6- Taylor, P. (1999), *Modernities*, Cambridge, Polity Press, p.12-126

7- Giddens, Antoney, (1990), *The consequences of modernity*, Cambridge, Polity press, p.79

8- Kilminster, R. (1998), *The sociological revolution*, London, Routledge, p.94

9- Giddens, A. (1998), *The third way*, Cambridge, Polity press, p.31

10- Clark, I. (1997), *Globalization and Fragmentation*, Oxford, Oxford university Press, p.23

- New jersey, Prentice Hall, p.70,80
- 47- Castells, M. (1997), the power of identity, Oxford, Blackuell, p.67-69
- 48- Gibbins, J. and Reimer, (1999), The politics of postmodernity, London, Sage press, p.53-56
- 49- Albrow, M. (1996), The global age, Cambridge, Polity Press, p.151
- 50- Nagel, J. (1998), Constructing Ethnicity, New York, New York u.p, p.250-254
- 51- Robertson, R. (1992), Globalization, London, Sage press, p.100-106
- 52- Holton, R. (1998), Globalization and the nation-state, London, Mc millan, p.160-165
- 53- Peterson, R. and Mueller, (1999), Social problems, New jersey, Prentice Hall, p.4-7
- 54- Featherston, M. (1990), Global culture: Nationalism, Globalization and Identity, London, Sage Press.
- 55- الوين.ي.سو. (1378)، تغيير اجتماعي و توسعه، ترجمه محمود مظاهري، تهران، پژوهشکده مطالعات راهبردي، ص 38
- 56- Albrow, M. (1996), The global age, Cambridge, Polity Press, p.93
- 57- آلبرو، مارتين (۱۳۸۱) عصر جهانی، جامعه شناسی پديده جهانی شدن، ترجمه نادر سالارزاده امیری، تهران، نشر آزاد اندیشان
- 58- Hanners, U. (1992), culturale complexity, New York, Columbia u.p, p.96
- 59- Waters, M. (1995), Globalization, London, Routledge, p.3-7
- 60- Ibid, 15-17
- 61- Giddens, A. (1994b), living in a post-traditional society. In Beck, Polity press, p.95-97
- 62- Robertson, R. (1992), Globalization, London, Sage press, p.174
- 63- Dalby, S. (1999), Globalization or Global Apartheid? Territory and, p.147
- 64- Smart, B. (1993), Postmodernity, London, Routledge, p.141-145
- 65- Peterson, R. and Mueller, (1999), Social problems, New jersey, Prentice Hall, p.80-87
- 66- Giddens, A. (1994a), Beyond left and right, Cambridge, Polity press, p.5-8
- 67- Esman, M. (1999), Ethnic Politics. The social science Encyclopedia, London, Routledge, p.260
- 68- Nagel, J. (1998), Constructing Ethnicity, New York, New York u.p, p.250-253
- 69- Smith, M. (1992), Modernization, Globalization and the Nation-state, Cambridge, Polity Press, p.40
- ۲۳- نوراني، محمدرضا، جهانی شدن کشورهای در حال توسعه و ایران، اطلاعات سیاسی-اقتصادی، شماره های ۱۵۵ و ۱۵۶، ص ۱۵۸
- ۲۴- عبدالحمید علی، عادل، جهانی شدن و آثار آن بر کشورهای جهان سوم، ترجمه اصغر قریشی، فصلنامه اطلاعات سیاسی-اقتصادی، شماره های ۱۵۵ و ۱۵۶، ص ۱۵۲
- 25- Ditigel, 1999, 2
- 26- Friedman, R. (2000), Free of choos, London, Harcourt Brace.
- ۲۷- آلبرو، مارتین (۱۳۸۱) عصر جهانی، جامعه شناسی پديده جهانی شدن، ترجمه نادر سالارزاده امیری، تهران، نشر آزاد اندیشان.
- 28- Fukoyama, F. (1992), The end of history and the last man, New York, Free Press; Harvy, D. (1989), The condition of postmodernity, Oxford, Basil Blackwell, p.241
- 29- Castells, M. (1997), the power of identity, Oxford, Blackuell, p.7
- 30- Foucault, M. (1983), Of other spaces, Diacritics, 16, p.23
- 31- Schiller, H. (1993), Transnational Media, Journal of Int. Affairs, No.47, p.50-56
- 32- Ibid
- 33- Robertson, R. (1992), Globalization, London, Sage press, p.100
- 34- Grossberg, L. (1996), Identity and culture studies, Questions of culturale identity, London, Sage Press, p.95-102
- 35- Clark, I. (1997), Globalization and Fragmentation, Oxford, Oxford university Press, p.23
- 36- Hall, S. (1996), the Questions of culturale identity, Cambridge, Polity press, p.305
- 37- Mc Grew, 1996, 67
- 38- Waters, M. (1995), Globalization, London, Routledge, p.40-43
- 39- Kilminster, R. (1998), The sociological revolution, London, Routledge, p.95-97
- 40- Giddens, A. (1998), The third way, Cambridge, Polity press, p.30
- 41- Kilminster, R. (1998), The sociological revolution, London, Routledge, p.95
- 42- Giddens, A. (1991), Modernity and self identity, Cambridge, Polity press, p.22
- 43- Ibid, 31-34
- 44- Robertson, R. (1992), Globalization, London, Sage press, p.8
- 45- Tomlinson, J. (1999), Globalization and culture, Cambridge, Polity Press, p.105-152
- 46- Peterson, R. and Mueller, (1999), Social problems,